

اتحاد و همبستگی

یا

تفاهم شیعه و سنی در نهج البلاغه

دره‌قال سابق یادآور شدیم که مضامین و مطالب نهج البلاغه بنا به تقسیمی که ما کرده‌ایم ، شامل ۲۲ موضوع اصلی است ، که به‌خواست خداوند متعال، در نظر است هر بخش آنرا در یک یا چندمقال، به‌مقدار فهم قاصر خویش، سیر و مروری کنیم. مناسب بود بخش الهیات یا اسلام و قرآن را مقدم سازیم ، ولی بخاطر تقارن ایام با «هفته وحدت» بحث اتحاد و اتفاق را سرآغاز مباحث بیست‌ودوگانه قرار دادیم و از خداوند متعال توفیق تهیم و تکمیل آنرا خواستاریم .

اتحاد میان مسلمین به‌معنی نزدیک شدن فرقه‌های اسلامی به یکدیگر، با حفظ کیان و ماهیت آنهاست .

به‌معنی تحفظ بر اصول مشترك و آزادگذاشتن و معذور داشتن هر فرقه در فروع خاصه خود او است .

به‌معنی عدم نزاع و درگیری فرقه‌ها و اطلاع همگان از عقاید یکدیگر و بی‌تفاوت بودن و حساسیت نشان‌ندادن در برابر فرقه دیگر نسبت به مختصات آن فرقه است .

و راه رسیدن به‌این هدف ، تکیه‌کردن بر عقل و منطق و دوری‌گزیدن از احساسات زودگذر و تعصبات غیر قابل کنترل است .

اینک در رابطه با این موضوع، کتاب شریف «نهج البلاغه» را می‌کشایم و این سخن علی بن ابیطالب علیه السلام را در وصف اسلام می‌بینیم: «لانه اسم سلامه و جماع کرامه» (اسلام نام سلامت است و مجمع کرامت) اسلام از سلامت مشتق است، روح و جوهر اسلام با سلامت آمیخته گشته و تمام کرامت‌های انسانی در آن گرد آمده است، بنابراین مردمی که زیر لوای اسلام گرد آمده‌اند، باید با یکدیگر با سلامت زندگی کنند و کرامت و شرافت ذاتی خویش را همواره درخشان و تابنده نگه دارند. مردمی که در موضوع خدا، دین، رسول، قبله و کتاب که سنگ بنیادین عقیده آنهاست، توافق دارند و خداوند متعال، طی یک‌هزار و چهارصد سال، سنگ‌های بنیادین عقیده آنان را از تأثیر نفوذ عوامل بیگانه، مصون و محفوظ داشته است، باید همواره به اصول و سنگ‌های بنیادین عقیده خود فکر کنند، و آنها را عوامل خلل ناپذیر اتحاد و همبستگی و تعاضد خود دانند.

مسلمین باید قرآن را که میلیون‌ها نسخه خطی و چاپی بدون تحریف آن موجود است، و همگی به اصالت و صحت آن اعتراف دارند، و در هر خانه‌ای لا اقل یک نسخه از آن موجود است، جلو روی خود بکشایند و دیده و فکر خود را بر آیه شریف «واعصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا»^۲ دقیق کنند بدانند که این آیه شریفه، با تمام کلمات و حروفش به عقیده همه آنها، وحی الهی است، و خداوند رحمان، در این آیه شریفه، راه عزت و سعادت و کمال و سلامت را به آنها نشان میدهد. صفحه دیگر را

۱- نهج البلاغه، سبجی صالح، خطبه ۱۵۲، ص ۲۱۲.

۲- آل عمران، ۱۰۳.

بگشایند و آیه «ولاننازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم»^۳ را بنگرند و بدانند که این آیه هم با تمام عبارات و حروفش، مورد تصدیق همگان است. صفحه دیگر را بگشایند و آیه شریفه «إنما المؤمنون إخوة فأصلحوا بين أخويكم»^۴ را ببینند، صفحه دیگر را بگشایند و آیه «إن هذه امتكم أمة واحدة»^۵ را ببینند، و بلکه هر صفحه‌ئی را که بگشایند و هر سوره‌ئی را که بخوانند، آیه‌ای را می‌بینند که با صراحت یا اشارت به آنها می‌گوید: اتحاد و ائتلاف، عامل اعتلاء و پیروزی و اختلاف و پراکندگی عامل سقوط و بدبختی است. خوشبختانه، نه تنها قرآن، بلکه سنت پیغمبر، عبارات نهج البلاغه، اخبار و روایات عترت و آل، که مورد اتفاق تمام، یا بیشتر مسلمین است، همین اکسیر کرامت و رمز سعادت را برای ما توضیح میدهد و تبیین می‌کند.

رسول گرامی ما می‌فرماید:

۱- مؤمنان در دوستی و رحمت و عطا و عطف به یکدیگر، مانند اعضاء پیکر يك انسانند: هرگاه عضوی رنجور و دردمند گردد، اعضاء دیگر هم از بیدار خوابی و سوزش تب، متأثر گردند^۶. سعدی شیرازی، همین

۳- انفال، ۴۶.

۴- حجرات، ۹.

۵- انبیاء، ۹۲ و مؤمنون، ۵۳.

۶- مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد الواحد، اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر والحمى، صحیح بخاری، ادب، ۲۷ و صحیح مسلم

حدیث را با تغییر و تحریفی^۷ به نظم آورده ، گوید :

بنی آدم اعضاء يك پيكرند كه در آفرینش ز يك گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

۲- کسی که به امور مسلمین اهتمام نوزد مسلمان نیست^۸.

۳- کسی به اندازه يك وجب ، از جماعت مسلمین کناره گیرد ،
(و در آنحال بمیرد) مرگش در حال جاهلیت (عدم اسلام) است^۹.

۴- آنحضرت به اصحابش فرمود : میخواهید به شما عملی معرفی کنم که ثوابش از نماز و روزه و صدقه بیشتر باشد ؟ گفتند : آری .
فرمود : آن عمل اصلاح میان مردم است و بدانید که فساد انگیزی ، موجب هلاکت است^{۱۰}.

علاوه بر قرآن و سنت و روایت ، تمام دستورات اجتماعی اسلام ، بدون استثناء ، در هر موردی که امری به نحو وجوب یا استحباب دارد ، هدف و نتیجه نهائی آن ، ایجاد محبت و الفت و برادری و اتحاد میان

۷- تحریف سعدی اینست که «مؤمنین» را به «بنی آدم» تغییر داده است ، بنی آدم تمام افراد بشر را شامل میشود ، در صورتی که در میان افراد بشر گروههایی مانند نژادپرستان ضد بشر پیدا میشوند که نمیتوان آنها را اعضاء يك پيكر دانست ، تنها اهل ایمانند که به اقتضاء عقیده و ایدۀ خود همه اهل ایمان را برادر خود میدانند .

۸- اصول کافی ج ۲ ص ۱۶۳ .

۹- من فارق الجماعة شبراً فمیتته جاهلیة . صحیح بخاری : باب فتن ص ۲ ، صحیح مسلم باب امارة ص ۵۳ .

۱۰- قال رسول الله (ص) الاخيركم بافضل من درجة الصلاة والصيام والصدقة ؟

قالوا : بلى . قال اصلاح ذات البين وفساد ذات البين هي الحالقة ، صحیح بخاری ، ج ۱ ، ص ۱۱

سنن ابی داود . ص ۵۰ . موطن مالك ص ۷ ، مسند احمد . ج ۶ ص ۴۴۵ .

مسلمین است . مانند امر به نماز جمعه و جماعت، سلام کردن، مصافحه، معانقه ، بوسیدن ، تبسم ، ادخال سرور ، مشورت، نصیحت، تعاون، اصلاح ذات البین، نظافت، امانت، عدالت، صداقت، موااسات، ترحم ، عظوفت، احسان بوالدین، صلۀ رحم، مراعات حق همسایه وهم صحبت، نوازش ایتم ، ضیافت، قضاء حوائج مؤمنین، حسن معاشرت، مطایبه و مزاح ، بدرقه و استقبال مسافر رفتن، هدیه و سوغات بردن، عیادت مریض، تشییع جنازه ، تسلیت مصیبت دیده ، تواضع ، کظم غیظ ، زکوة ، انفاق ، دعا کردن به مؤمنین و سپاسگزاری از محسنین .

و به طور کلی از هر عملی یا صفتی که به نحو حرمت یا کراهت ، نهی فرموده است ، برای جلوگیری از پراکندگی و اختلاف و درگیری و نزاع میان مسلمین است ؛ مانند نهی از گمان بد ، تجسس ، دروغ ، غیبت ، ناسزا گفتن ، تکبر ، خودخواهی ، استبداد و خود معوری ، مسخره کردن ، نکوهش ، گذاردن ألقاب بدروی دیگران ، سرزنش، تحقیر، استخفاف ، شماتت، قطع رحم ، عقوق والدین، سخن چینی، خدعه و تزویر، غش ، کم فروشی، احتکار، طمع، ریا و تظاهر، ستم و تجاوز، نفاق، حسد ، کینه توزی، خشونت، مجادله به باطل، سرگوشی در برابر دیگران، خلف وعده ، تعصب بیجا و نسبت ناروا .

خوشبختانه تمام این موارد ، در کتب اربعه شیعه و صحاح سته أهل سنت موجود است و همه مؤلفین، این أعمال و صفات را به همین عبارات یا نظیر و مرداف آن ، مطرح کرده و ذیل هر عنوان ، چند آیه قرآن یا حدیث و عباراتی از نهج البلاغه یا اخبار دیگر را ذکر میکنند .

ما در این مقال تنها به توضیح و تبیین بخشی از کلمات امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در نهج البلاغه در رابطه با اهمیت وحدت و زیان تفرق و اختلاف میپردازیم و آنها را در یازده بخش مطرح میکنیم :

۱- علی علیه السلام ، بزرگترین دستاورد نبوت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را، ایجاد الفت و اتحاد ، در میان مردمی متفرق و پراکنده میدانند، مردمی که در اثر تعصبات بیجا، به جان هم افتاده بودند و بر لب پرتگاه سقوط و اضمحلال بودند ، و نبی اکرم (ص) در اثر تعالیم حیات بخش اسلام ، همگان را به خدای واحد متوجه ساخت و آنان را در جماعات و مجالس در یک صف قرارداد ، امتیازات موهوم را از میان برداشت و سیاه و سفید و عرب و عجم ، فقیر و غنی، شریف و ضعیف ، همه و همه را فرزندان یک پدر و مادر معرفی کرد و فضیلت و امتیاز را تنها به تقوی و علم و مجاهدت دانست که در اثر کوشش و ریاضت بدست آید ، نه مال و ثروت و نژاد و رنگ و حسب و نسب که در اثر بخت و اتفاق پیداشود. علی علیه السلام به اصحابش گوشزد میکند، که قدر این نعمت عظمای الهی را بدانند، نعمتی که قرآن کریم درباره آن میفرماید: « نعمت خدا را بیاد آورید: شما دشمن یکدیگر بودید، او میان دلهای شما الفت داد ، از نعمت خدا بود که برادر یکدیگر شدید ، شما بر لب پرتگاه آتش بودید که خدا نجاتتان داد^{۱۱} » قدر این نعمت بشناسید و پس از الفت و اتحاد به تفرق و اختلاف نگرائید .

علی علیه السلام در خطبه‌ای که برخی از فضائل نبی اکرم (ص) را نقل میکند میفرماید :

الف: دلهای نیکوکاران شیفته او گشت ، عنان دیده‌ها بسوی او متوجه شد ، به برکت وجودش ، خداوند کینه‌های دیرینه را دفن کرد ، شعله‌های عداوت را فرو نشاند و مردم را با یکدیگر الفت داد و برادر ساخت^{۱۲} .

۱۱- آل عمران ، ۱۰۲ .

۱۲- قد صرفت نحوه افئدة الابرار . . . نهج البلاغه خطبه ۹۶ س ۱۴۱ .

ب: پیغمبر (ص) برای انجام فرمان خدا قیام کرد ، رسالت پروردگارش را ابلاغ نمود ، خداوند به وسیله او گسیختگی‌ها را التیام داد ، فاصله‌ها را پیوستگی بخشید ، بین خویشان ، یگانگی برقرار ساخت ، بعد از آنکه در سینه‌ها ، آتش دشمنی و در دلها ، کینه برافروخته جایگزین بود^{۱۳} .

ج: خداوند محمد(ص) را مبعوث کرد، تا به وعده خود وفا کند و باب نبوت مسدود سازد . از سایر پیامبران به نبوت او اقرار گرفته بود. نشانه‌های نبوتش آشکار و میلادش مبارک بود . در آن زمان مردم روی زمین، دارای مذاهب گوناگون بودند ، هواهای پریشان داشتند و جمعیت‌هایی متشکلت بودند: دسته‌ئی خدا را به مخلوق تشبیه میکردند ، گروهی ملحد بودند و جمعی معبودهای دیگری غیر از خدای یگانه داشتند ؛ اما خداوند متعال، به برکت وجود آنحضرت، آنان را از گمراهی برهانید و از نادانی نجات بخشید^{۱۴} .

۲- اتحاد و الفت امت اسلامی، تا آنجا اهمیت دارد، که خداوند سبحان، بعد از رحلت پیغمبر اکرم (ص) هم مردم را بدون سرپرست و سربخود ، رها نمیکند ، تا رشته اتحاد و اتفافی را که در اثر ایثار و فداکاریهای پیغمبر(ص) و بهترین رجال مؤمن و متمدن تاریخ ، پدید آمده است، سفهاء امت نگسلند و پاره نکنند و به جاهلیت و توحش نخستین بازنگردند .

خداوند رحمان ، پس از پیغمبر اکرم(ص)، والی و خلیفه‌ئی برای

۱۳- فصدع بما امر به و بلّغ رسالات ربه . . . نهج البلاغه ، خطبه ۲۳۱ ، ص ۳۵۳ .

۱۴- الی ان بعث الله سبحانه محمداً رسول الله (ص) لانجاز عدته . . . نهج البلاغه ،

خطبه ۱ ، ص ۴۴ .

مردم ، مقرر داشته است. على عليه السلام درباره لزوم مطلق والى فرموده است : «لابسَد للناس من أمير بئراو فاجر»^{۱۵} (به ناچار در میان مردم فرمانروائی نيك يابد، بايد وجود داشته باشد) و علت غائی و هدف اساسی وجود والى الهی را، تداوم اتحاد و الفت و بقاء عزّ و شوکت دين بيان میکند و میفرماید :

« از بزرگترین حقوقی که خداوند میان بندگان خویش، مقرر داشت، حق والى بر رعیت و حق رعیت بر والى است . فریضه‌ای که خداوند برای هر يك از زمامداران و رعایا بردیگری مقرر کرد و آنرا وسیله تداوم الفت و شوکت دين ساخت^{۱۶} . »

۳- على عليه السلام ، بزرگترین عامل عزت و سرافرازی امتهای پیشین را اتحاد و اتفاق آنان میدانند و بالاترین عامل شکست و ذلت و سقوط ایشانرا تفرقه و جدائی و اختلاف آنها بیان می‌کند ؛ در آنجا که میفرماید :

«از وبال و کيفرهائی که در اثر کردار زشت و اعمال ناپسند، به امتهای پیشین رسید، بر حذر باشید و حالات آنها را در نعمت و نعمت پياد آورید ؛ تا شما مانند کيفرديدگانشان نشويد .

هنگامی که در تفاوت حال خوب و بدشان فکر کردید ، به کارهائی بچسبید که موجب عزت و شوکت ایشان گشت : دشمنان شان رانده و دور شدند ، عافیت بسوی آنها کشیده شد، نعمت خدا در اختیارشان بود و رشته کرامتشان پیوستگی یافت .

۱۵- نهج البلاغه ، خطبة ۴۰ ص ۸۲ .

۱۶- واعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حقّ الوالی علی الرعية . . . نهج البلاغه ،

خطبة ۲۱۶ ، ص ۲۲۲ .

و آن امور که موجب عزت و شوکتشان گشت: دوری گزیدن از تفرق و پراکندگی و همت گماشتن و توصیه و ترغیب یکدیگر بر رعایت اتحاد و اتفاق بود. از هر امری که ستون فقراتشان را می شکست و قدرتشان را سست می کرد، اجتناب ورزیدند، مانند کینه توزی، بخل، حسادت، ناهمفکری، پشت کردن و دوری گزیدن از یکدیگر...

بنگرید چه حالی داشتند هنگامی که باهم مجتمع بودند، هدف و آرمانشان یک چیز بود، دلهاشان هماهنگ و موافق، دستها و شمشیر هاشان در یک مسیر بود، بصیرتی کافی داشتند و تصمیمها در یک جهت بود. آیا وقتی چنین بودند، فرمانروای اقطار جهان و مالک رقاب عالمیان نبودند؟ و باز توجه کنید آخر کار چه حالی داشتند هنگامی که میان آنها تشتت و پراکندگی پیدا شد. اختلاف کلمه و ناهمدلی پیدا کردند، به گروه‌های مختلف تقسیم شدند و بایکدیگر به جنگ برخاستند. آنهنگام خداوند حکیم، خلعت دولت و کرامت. از تنشان بیرون کرد. نعمت فراوان خویش، از ایشان بگرفت و سرگذشت و داستانشان را برای عبرت گیرندگان شما به جای گذاشت.

از سرگذشت فرزندان اسماعیل و پسران اسحاق و بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) عبرت گیرید که چقدر وقایع جهان باهم شبیه است و چه اندازه مثالها بهم نزدیک.

دوران پراکندگی و تشتت عرب را وقتی که زیر سلطه دولتهای ایران و روم بودند، در نظر مجسم کنید، که چگونه آنانرا از کشتزارهای متعدد، از کنار دجله و فرات و مواضع سبز و خرم بیرون راندند و به جایی که جز علف کوهی نروید و تند باد بوزد و زندگی بسختی گذرد، کوچ دادند و ایشان را در آن بیابانها، مسکین و بینوا، باشتران زخم دار همنشین

کردند (شغلشان ساربارانی و خوراکشان شیر شتر و لباسشان پشم شتر بود) خوارترین امتها بودند و در بی حاصلترین سرزمینها جایگزین نه کسی داشتند که آنان را به حق دعوت کند و در پناهش روند و نه سایه الفت و اتحادی داشتند که به عزت و شوکتش تکیه نمایند. اوضاع مضطرب، نیروها پراکنده و کثرتی متفرق بودند. گرفتار بلائی دشوار و در نادانی غوطه‌ور بودند، دخترها را زنده بگور میکردند، بتهارا میپرستیدند، رشته خویشاوندی را بریده و غارت همه‌جانبه بود.

سپس بنگرید به نعمتهائی که خداوند متعال، هنگام بعثت پیغمبر اسلام به آنان ارزانی داشت. اطاعت آنانرا با آئین خود پیوند داد و با دعوتش آنها را متحد ساخت. آن هنگام نعمت الهی پر وبال کرامت خود بر آنها بگسترده و وسیل تنعم بسوی آنان جاری شد و آئین حق باتمام برکاتش آنها را دربر گرفت، درناز و نعمت فرو رفتند و زندگانی خوش و خرمی پیدا کردند. در سایه قدرت کامل، امورشان استوار و در کف عزتی پیروز قرار گرفتند، حکومتی ثابت و پایدار نصیبشان گردید، حاکم و زمامدار جهانیان شدند و سلاطین روی زمین گشتند، مالک و فرمانفرمای کسانی شدند که قبلاً بر آنها حکومت میکردند و قوانین و احکام را دربارهٔ کسانی به اجراء گذاردند که قبلاً محکوم قوانین آنها بودند. کسی قدرت درهم-شکستن نیروی آنانرا نداشت و احدی خیال مبارزه با آنان را در سر نمی‌پروراند.

ولی به هوش باشید و بدانید که شما از ریسمان طاعت خداوند دست کشیده و با تجدید رسوم جاهلیت (که همان تفرق و تعصب است) دژ محکم الهی را درهم شکسته‌اید.

خداوند بر این امت منت نهاد که پیوند الفت و اتحاد، بین آنان ایجاد نمود که در سایه‌اش زندگی کنند و در پناهش آسایش گزینند، الفت و اتحاد

نعمتی است که احدی نمیتواند بهائی برایش تعیین کند، زیرا از هر بهائی افزونتر و از هر گرانقدری، گرانقدرتر است.^{۱۷}

چنانکه خداوند متعال فرمود: «خداوند میان دلهای ایشان الفت داد، تو اگر تمام اموال روی زمین را در این راه انفاق میکردی، نمیتوانستی میان دلهای ایشان، ایجاد الفت کنی، ولی خدا میان آنها ایجاد الفت کرد که او توانا و حکیم است»^{۱۸}.

۴- خداوند به مردمی که بایکدیگر اختلاف و دوگانگی دارند، هیچگونه خیر و سعادت عطا نمیکند، نه به گذشتگان داده است، نه به حاضرین و نه به آیندگان خواهد داد.

علی علیه السلام در این باره میفرماید: خداوند سبحان، به هیچکس از پیشینیان و بازماندگان آنها در اثر تفرق و جدائی خیری عطا نکرد.^{۱۹} مردمی که در اثر افکار موهوم، با هم کیشان و برادران خود قهر نموده، صفا و صمیمیت زندگی را به کدورت و نقار تبدیل میکنند، به خیال خام خویش، میخواهند از این راه بهره‌ئی بگیرند و سودی ببرند. علی علیه السلام، با کمال صراحت و صداقت به ایشان گوشزد میکند که پندار شما باطل است و راهی که می‌روید خلاف مقصود است، شما بالاخره به هدف و نتیجه‌ئی میرسید که آنرا نمیخواهید و ضد مطلوب شماست. بیدار شوید و بخود آئید.

۱۷- واحذروا ما نزل بالامم قبلكم من المثلثات بسوء الافعال وذميم الاعمال . . . نهج البلاغه،

خطبه ۱۹۲، ص ۲۹۶.

۱۸- انفال، ۶۳.

۱۹- وان الله - سبحانه - لم يعط احدا بفرقة خيرا ممن مضى، ولا ممن بقى . نهج البلاغه

خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۵.

۵- هر چند مردمی اتحاد و اتفاق را دوست نداشته باشند و قلباً به آن معتقد نباشند و آنرا ناخوش دارند، باز هم اگر با هم کیشان خود توافق و تراضی کنند، برای آنها بهتر است و به خیر و صلاحشان نزدیکتر، تا آنکه به اختلاف و تفرق گرایند .

علی علیه السلام در این باره میفرماید: از تلّون در دین خدا پرهیزید، زیرا اجتماع کردن بر امر حقی که آنرا ناخوش و ناپسند می‌دارید . بهتر است از پراکندگی و اختلاف در امر باطلی که آنرا دوست میدارید^{۲۰} .

یعنی دین اسلام را که همان دین منتخب الهی است به شعبه‌ها و گروه‌های مختلف تقسیم نکنید . هر چند از هم کیشان خود ناراضی باشید و خط مشی آنرا نپسندید، زیرا سازش با همان مردم و همان خط‌اصیل، با کراهت و عدم رضایت، بهتر است از اینکه از هم کیشان خود جدا شوید و خط مشی دیگری انتخاب کنید، یعنی در این صورت سکوت کردن و رفتن براه حق منتخب خویش، بهتر است از جبهه مخالف گرفتن و رودرو ایستادن، در صورتی که نتوانید آنان را به راه حق بکشانید .

در اینجا اگر بگوئید : متأسفانه پدران و اجداد گذشته ما، سخن امیر مؤمنان را نشنیدند و فرقه سازی کردند و اسلام واحد را به بیش از هفتاد شعبه تقسیم کردند و ما اکنون به سوء عاقبت و وبال کردار زشت آنها گرفتار شده‌ایم ؛ در پاسخ باید عرض کنم : اولاً اختلاف سلیقه و برداشتهای متفاوت از قرآن و سنت، غیر از مذهب سازی و ایجاد اختلاف است، نکند که ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد و همچنین خلفاء راشدین، بایکدیگر آنقدر اختلاف نداشتند که پیروان آنها دارند . ثانیاً بر فرض اینکه

۲۰- فایکم و التلون فی دین الله فان جماعة فیما تکرهون من الحق . . . نهج البلاغه ،

ائمهٔ اربعه مثلاً قصد مذهب‌سازی داشته‌اند. ما نباید در این زمان نبش قبر کنیم و مسائل اختلافی مرده را زنده کنیم و مطرح سازیم. درست‌طور آینده در این باره بیشتر توضیح می‌دهیم.

۶- دربارهٔ زیان تفرق و اختلاف و مبارزه با کسی که می‌خواهد شق عصای مسلمین کند و میان آنها پراکندگی ایجاد نماید، علی‌علیه‌السلام، آخرین سخن را می‌گوید و با کمال صراحت، فتنه‌انگیز و تفرقه‌افکن را مستوجب قتل میدانند، حتی از خودش شروع میکند و نه تنها تفرقه‌افکنند عینی و موجود را سزاوار چنین عقوبتی میدانند؛ بلکه حتی کسی را که شعار تفرقه دهد و قدم نخستین شق عصای مسلمین را بردارد، سزاوار قتل میدانند. در این باره چنین می‌فرماید:

«رای اکثریت بزرگان اسلام را پیروی کنید که دست خدا بر سر جماعت است. از تکروری و کناره‌گیری بپرهیزید که کناره‌گیرنده از جماعت نصیب شیطان است، چنانکه گوسفند کناره‌گیرنده از گله و چوپان، نصیب گرگ. بدانید و آگاه باشید: هر کس شعار تفرقه دهد سزاوار قتل است. او را بکشید، هر چند این شعار از زیر عمامه و از دهان من خارج شود»^{۲۱}.

پیدا است که شعار تفرقه موجب فتنه میشود و خداوند سبحان در قرآن کریمش فرموده است «والفتنة اشد من القتل»^{۲۲}: فتنه‌انگیزی از کشتن بدتر است. زیرا فتنه‌انگیزی مردم را زجر کش میکند. البته تشخیص شعار فتنه‌انگیز به عهدۀ فقیه عادل است.

۷- کسانی که تفرقه می‌افکنند و گروه تراشی میکنند، ممکن است به خیال واهی خویش کردار زشت خود را توجیه کنند و از آیات قرآن هم

۲۱- والرموا السواد الاظم فان ید الله علی الجماعة... خطبة ۱۲۷، ص ۱۸۴.

۲۲- بقره ۱۹۱، ۱۹۲.

برای آن دلیل بیاورند . لیکن علی‌علیه‌السلام، عمل و توجیه آنان را به نحو بارز و مشخصی مجسم نموده ، میفرماید :

آن مردم برای ایجاد تفرقه مجتمع و متحد میشوند . از جماعت مسلمین جدا میگردند . گویا ایشان پیشوای قرآند ، نه آنکه قرآن امام و پیشوای ایشان باشد^{۲۳} .

در این جمله امام علیه‌السلام به نکته دقیق و لطیفی اشاره میکند : کسانی که قرآن را وحی منزل الهی میدانند و بان استناد میکنند ، می‌بایست ذهن خود را از مسموعات و خواندنیهای پیشین بشویند و با ذهنی صاف و طبیعی و پاک، در برابر حقایق قرآن قرار گیرند و سپس برداشت خود را از حقایق قرآن ، با عقاید و مذاهب دیگر، تطبیق دهند، تا معلوم شود ، چه مقدار از آن عقاید و مذاهب ، مطابق قرآنست و چه مقدار مخالف، و کسانی که برعکس عمل میکنند، یعنی برای مذهب‌سازی و ایجاد تفرقه جمع میشوند و عقیده و نظر میسازند و سپس می‌خواهند آیات قرآن را با عقیده خود تطبیق دهند و توجیه کنند ، اینان در حقیقت عقیده و نظر خود را بر قرآن تحمیل نموده و می‌خواهند عقیده آنان امام باشد و قرآن مأموم و تابع .

۸- زمانی که دیگران در لابراتوارها برای تشریح و آزمایش نشستند و در سمینارها برای بررسی و تحقیق و در کلاسها و آکادمیها برای بحث و تدریس و نتیجه آن شد که بر اعماق دریاها و فضای لایتناهی مسلط شدند ، دنیا را روشن کردند ، دردها و دواها را شناختند و تمام جهان را با انتقال صدا و صوت و رنگ به یکدیگر متصل ساختند، برخی از مسلمین در مجالس نشستند و در بهشتی بودن یا دوزخی بودن برخی از صحابه

۲۳- فاجتمع القوم علی الفرقة و افرقوا عن الجماعة . . . خطبه ۱۴۷، س ۲۰۵ .

پیغمبر (ص) بحث و تحقیق کردند؛ صحابه‌ئی که چهارده قرن پیش مرده‌اند و خداوند مکان آنان را در بهشت یا دوزخ معین کرده و اکنون هم یا معذبند و یا متنعم. گاهی نتیجه اینگونه مباحث، پیداشدن آرائی متعدد بود و گاهی به مجادله و مناظره هم میرسید، در صورتی که هیچک از طرفین بحث، مدعای خود را به سند تاریخی و روایی معتبری مستند نمیکرد و شاید مدارك اصیل و معتبر مباحث اینان، نزد همان بیگانگانی بود که در کلاسها و آکادمیها، بحث و تحقیق میکردند، آخر اگر مدعای ایشان مستند به اصل صحیح و معتبری می‌بود که در يك مسأله چند قول پیدا نمیشد. منشأ پیداشدن اقوال مختلف، یا مجعول و مخدوش بودن سند است یا اعمال تعصب و تبعیت از تقلید و احساس. تعجب اینجا بود که هر يك از شیعه و سنی که مثلاً به بحث و جدل میپرداختند، چون محقق نبودند، قبول داشتند که اگر سنی هم در خانواده و محیط تشیع بزرگ میشد، امروز مانند شیعه فکر میکرد و بلکه مانند شیعه استدلال مینمود و همچنین شیعه اگر در محیط سنت رشد میکرد، امروز مانند سنی فکر میکرد. با وجود این هر يك از آنها بر عقیده خود تا آخرین لحظه عمر اصرار و پافشاری میکرد، و تعجب بیشتر در این بود که مدارك صحیح و معتبری که مورد قبول طرفین است. ایشانرا از این مباحث منع مینمود. موضوع مقال ما نهج البلاغه است، لذا ادله خویش را از این کتاب شریف می‌آوریم:

الف: علی علیه السلام، درباره عثمان و قاتلین او اظهار نظری میکند و هر دو طرف را مرتکب لفرش و خطا میداند: عثمان را استبدادگر و قاتلینش را نا شکبیا و کم تحمل میخواند و در آخر میفرماید «خداوند میان مستبد و کم تحمل حکومت می‌کند»^{۲۴} یعنی شما مکان آنها را در

بهشت یا دوزخ معین نکنید که این کار را خدا کرده است .

ب : درنامه‌ئی که به عثمان بن حنیف ، نوشته است ، به مناسبتی از مزارع فدک یاد میکند و مینویسد : « آری ، از تمام زمینهای زیر این آسمان تنها فدک در اختیار ما بود . قومی سخاوت کرده و قومی بخل ورزیدند و خدا بهترین داور است (میان ما که سخاوت کردیم و گذشتیم و دیگری که بخل کردند و از ما گرفتند) مرا به فدک و غیر فدک چکار ؟ که جایگاه حتمی انسان گوراست . فردا در آنجا پنهان میشود . در تاریکی قبر اخبار و آثار انسان محو و ناپدید میگردد . گودالی که هر چند وسیعش گیرند و دست گورکن گشادش کند ، ریزش سنگ و کلوخ فشارش دهد و رخنه‌ها و گشادیهایش را مسدود کند^{۲۵} . »

ج : درباره خوارج هنگامی که بر او خروج کرده و به مبارزه اش برخاستند میفرماید : « من حکومت خدا را درباره شما انتظار دارم^{۲۶} . » .
د : پس از جنگ جمل درباره عایشه اظهار نظری میکند و در آخر میفرماید : با وجود آنچه گفتم ، عایشه احترام نخستینش را دارد و حسابش با خداست^{۲۷} .

ه : درنامه‌ئی که به معاویه نوشته است ، این جمله را یادآور میشود که « حتیّ یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین^{۲۸} : تا خدا میان من و شما حکم کند و او بهترین داور است » .

پس در صورتی که خود امیر مؤمنان علیه السلام ، داوری نسبت به

۲۵- بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلتہ السماء . . . رساله ۴۵ ، ص ۴۱۷ .

۲۶- حکم الله انتظر فیکم ، نهج البلاغه خطبه ۴۰ ، ص ۸۳ .

۲۷- ولها بعد حرمتها الاولى والحساب علی الله تمالی . نهج البلاغه خطبه ۱۵۶ ، ص ۱۲۸ .

۲۸- نهج البلاغه مکتوب ۵۵ ، ص ۴۴۷ .

عایشه و معاویه و عثمان و گیرندگان فدک را به خدا واگذار میکنند و داوری خدا را بهتر از داوری من و شما میدانند، چرا ما باید وقت خود را صرف کنیم و به مباحثی که به ما مربوط نیست، بپردازیم. ما باید در اعمال و اقوالی که موجب بهشتی شدن و دوزخی شدن انسان میشود بحث کنیم و موازین و معیارهای اسلامی را در کیف و پاداش بشناسیم و سپس عمل کنیم، که این مهمتر است و لازمتر.

۹- علی بن ابیطالب علیه السلام که خود این نصایح سعادت بخش را به مردم زمان خود و تمام مسلمین میدهد، نصایحی که اگر پدران ما می شنیدند، هیچگونه درگیری و نزاعی نداشتند و روز بروز بر عزت و سعادت آنان افزوده میگشت و ما امروز وارث آن رفاه و سعادتها بودیم. خودش هم نخستین کسی بود که به سخن خویش عمل می کرد. علی علیه السلام برای حفظ وحدت مسلمین، از حق خود و همسرش گذشت. ناکامیها و ناروائیها را تحمل میکرد و اتحاد و اتفاق مسلمین را بر خود و همسر و فرزندان و تمام شوون خویش مقدم میداشت.

خوبست در اینجا قلم را به دست یکی از برادران اهل سنتم: «عبدالمتعال صعیدی»، استاد دانشگاه «الازهر» دهم که در مقاله‌ای به عنوان «علی بن ابیطالب و تقریب بین مذاهب» مینویسد:

« این فضیلت بزرگی برای علی بن ابیطالب - رضی الله عنه و کرم الله وجهه - است که اولین بنیانگذار تقریب بین مذاهب بود. تا اختلاف رأی و نظر، موجب تفرق و پراکندگی نگردد و غبار دشمنی میان طوایف مختلف، برپا نشود؛ بلکه با وجود اختلاف نظر، وحدت و یگانگی خود را حفظ کنند و برادروار زندگی نمایند و هر کس یا برادرش را نسبت به رأی و نظرش، آزاد گذارد، چه اینکه هر صاحب نظری، یا نظرش صائب است و ماجور یا برخطاست و معذور. یا با برادرش به نحو شایسته‌ای درباره موضوع

اختلافی به بحث و گفتگو پردازد، بطوریکه تعصبی نباشد؛ بلکه مقصود از بحث، رسیدن به حقیقت باشد، نه غلبه و پیروزی و این یکی از فضائل علی است که از فضیلت و شرافت خانوادگی و قرابتش به پیغمبر (ص) و سبقتش در ایمان کمتر نیست. او بود که جهاد به رأی و جهاد به مال و جهاد به شمشیر کرد. سپس توضیح میدهد که نخستین اختلاف میان مسلمین، اختلاف بر سر خلافت بود و علی رضی الله عنه با آنکه میدانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است، ولی با ابوبکر و عمر و عثمان به مدارا رفتار کرد و از هیچ گونه کمک نسبت به آنان دریغ نفرمود تا نمونه عالی مدارا و حافظ اتحاد، هنگام اختلاف رأی باشد و چون با اصرار مسلمین به خلافت رسید، هیچکس را ملزم به قبول خلافتش نکرد و با یاران خود آنقدر روح گذشت و مناعت داشت که علیه خوارج حکم نمی نمود تا وقتی که شمشیر به رویش کشیدند و دستور داد از قاتلش بخوبی پذیرائی کنند و بیش از یک ضربت به او نزنند^{۲۹}» .

در نامه‌ئی به ابوموسای اشعری مینویسد: بدانکه هیچکس، نسبت به امت محمد (ص) و ایجاد الفت و اتحاد میان آنها، از من راغبتر و حریصتر نیست، من از این کار خویش، پاداش نیک و عاقبت شایسته را از خداوند متعال خواستارم و به آنچه تعهد کرده‌ام وفا خواهم کرد^{۳۰} .

در خطبه شقشقیّه^{۳۱} که مشهورترین قسمت نهج البلاغه است و علاوه بر آنکه دانشمندی از اهل سنت مانند ابن ابی الحدید، محمد عبده، فخر

۲۹- همبستگی مذاهب اسلامی، تألیف عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ص ۲۰۷ به نقل

از شماره چهارم سال سوم «رسالة الاسلام» ص ۴۴ .

۳۰- نهج البلاغه مکتوب ۷۸ ص ۶۶ و لیس رجل - فاعلم - احرص علی جماعة امة

محمد (ص) و الفتها منی . . .

رازی، ملا سعد تفتازانی، قاضی یوسف، محیی‌الدین خیاط، آنرا شرح کرده‌اند، ابن اثیر و فیروز آبادی در کلمه «ششقیه» این خطبه را از کلمات علی (ع) دانسته‌اند. امام علیه‌السلام در اول خطبه، گله و شکایاتی از خلفاء پیشین خود مینماید و آنرا به صفاتی معرفی میکند که تاریخ و روایات هم وجود آن صفات را در آنان تأیید میکند. در اواسط خطبه مردی روستائی پیش آمد و نامه‌ئی به حضرت داد. حضرت مشغول خواندن نامه شد و از ادامه سخن منصرف گشت. ابن عباس که در آن مجلس حاضر بود، گفت: دنباله سخن را ادامه دهید. امام علیه‌السلام جمله معروف «ششقیه» هدرت تم قرت^{۳۱} را فرمود و به سخن خود ادامه نداد. گویا علی (ع) میخواست بفرماید: با وجود آنکه، آنچه گفتم يك حقیقت تاریخی است، ولی توضیح و ادامه آن را خوش ندارم، زیرا یادآوری این مطالب، ایجاد کدورت میکند، جریانی بود که گذشت و تمام شد، آن سه تن مردند و روز قیامت و محکمه عدلی هست و خدا بهترین داور است. شما دنبال این مطالب را نگیرید و از آن سؤال نکنید و درباره آن به بحث و گفتگو نپردازید. روشن تر از خطبه ششقیه، در مطرح نکردن امور خلاف انگیز پاسخی است که امام علیه‌السلام به مرد اسدی میدهد: مردی که از قبیله بنی اسد بود و با حضرتش خویشاوندی سببی داشت، روزی از وی پرسید: «باینکه شما (بنی هاشم) به مقام خلافت از دیگران سزاوارتر بودید، چگونه شد که شما را کنار زدند؟»

در پاسخ فرمود: ای برادر اسدی! توتنگ دهانت شل است و اسب را سرخود رها میکنی (سؤال بیجا میکنی و نسنجیده و بی‌موقع

۳۱- و قام الیه رجل من اهل البواد عند بلوغه الی هذا الموضع من خطبته فتاوله

کتاباً . . . نهج البلاغه خطبه ۳ ص ۵۰ .

سخن میگوئی) ولی درعین حال بامن خویشی داری وحق پرستش محترم است. اکنون که میخواهی بدانی، بدان که: برتری جوئی آنها بر ما، با وجود شرافت خانوادگی و قرابت نزدیکی که ما به پیغمبر (ص) داشتیم، برای این بود که: مقام خلافت مطلوب و محبوبست، قومی بخل ورزیدند (و آنرا تصاحب کردند) و قومی سخاوت کردند (از آن گذشتند) حاکم خداست و بازگشت همگان در قیامت بسوی اوست - سپس به شعری از امرؤ القیس استشهاد کرد که حاصلش اینست: « سخن از گذشتگان را بگذار و از آنچه امروز با آن مواجه هستیم، یعنی معاویه و جنگ با شامیان بگوی» - بعد از قراءت شعر چنین ادامه داد: بیا و داستان شگفت انگیز پسر ابوسفیان را ببین، که روزگار مرا پس از گریه به خنده انداخت، از روزگار عجب نیست. که او شگفتیها و کجی های بسیار دارد، آنها (شامیان) کوشیدند تا نورخدارا که از منبعش میدرخشید، خاموش سازند و فوران چشمه الهی را سد کنند و آب میان من و خود را گل آلود نمایند (کشتن عثمان را بمن نسبت دادند) اگر مشکلات موجود بر طرف گردد، آنانرا به راه خالص حق برم و اگر صورت دیگری یافت (من کشته شدم). افسوس مخور که خدا بر کردارشان داناست^{۳۲}.

ما از این سؤال و جواب درمی یابیم که چون آن زمان، جنگ صیفین در میان بود، علی علیه السلام سائل را متوجه موضوع روز کرد. سؤال او را که راجع به سی سال پیش بوده غیر مهم و غیر مفید دانست، پاسخی مختصر داد و داستان مهمتر را ریاست خواهی و خود محوری معاویه دانست، پس اگر علی علیه السلام امروز در میان ما بیاید و ما داستان جنگ

۳۲- وقد سأله: كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام وانتم احق به؟ فقال... نهج البلاغه

صِفِّین را از او بی‌رسیم، خواهد فرمود: ... داستان مهم امروز که انسان نمیداند بخندد یا بگرید، اینستکه مسلمین جهان، با وجود يك میلیارد جمعیت و داشتن بهترین دین و بهترین زبان و بهترین منابع حیاتی و مناطق سوق‌الجیشی^{۳۳} و سوابق درخشان و آن‌چنان عزت و سیادت، بین که چگونه زیر دست مشتقی صهیونیست شده‌اند و همه هم میدانند که بزرگترین علت؛ بلکه تنها علت اینستکه: مسلمین واحد به‌دول و مذاهب متعدّد تقسیم شده‌اند و در میان آنها اختلاف و پراکندگی پیدا شده است و اگر بخواهند عزت و سیادت خود را باز یابند، باید متحد و متفق شوند، ولی باز هم مسامحه میکنند و هر چه سیلی می‌خورند، بیدار نمیشوند، نمیدانم روز بیداری کی فرا میرسد «الیس الصبح بقریب»؟

۱- یکی از طرق ایجاد اتحاد و بستن راه پراکندگی و اختلاف، رعایت آداب در کلام است. به نحوی که توقیر و احترام طرف بحث ملحوظ گردد و از سخنان گوینده، جسارت و اساءهٔ ادب استشمام نشود؛ که سخن گوینده هر چند قرین حق و عدالت باشد، هرگاه در قالب تعییر و خشونت القا گردد، مطلوب و مقبول نیفتد، بلکه شاید صلح و صفا بر هم زند و ایجاد تیرگی و کدورت نماید. علی علیه السلام در این باره سخنان بسیاری دارد:

۱- از علامات مردم باتقوا، اینستکه از دشنام دوری میکنند و

۳۲- مانند: ۱- جبل الطارق بین اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه ۲- کانال سوئز بین مدیترانه و بحرامر ۳- باب‌المنذب بین دریای احمر و اقیانوس هند ۴- تنگه هرمز بین خلیج فارس و دریای عمان ۵- تنگه مالاکا بین اقیانوس هند و دریای چین ۶- تنگه بسفر بین دریای سیاه و مرمره ۷- تنگه داردانل بین دریای مرمره و اژه (قسمتی از مدیترانه)

گفتارشان ملایم است^{۳۴} .

۲- از گفتن سخن زشت و ناهنجار پرهیز که دل را پر از خشم و کینه کند^{۳۵} .

۳- سخن نرم گفتن عبادت است^{۳۶} .

۴- هرزه گوئی مرگدآور است^{۳۷} .

۵- زیبا سخن گوئید تا پاسخ زیبا شنوید^{۳۸} .

۶- تیزی زبان از تیزی شمشیر برنده تر است^{۳۹} .

۷- زیانت را به سخن ملایم و سلام کردن، عادت ده تا دوستانت زیاد و کینه و رانت کم شوند^{۴۰} .

۸- بسا جنگی که از گفتن يك کلمه برپا میشود^{۴۱} .

۹- کسی که گفتارش ملایم باشد، محبتش لازم شود^{۴۲} .

۳۴- . . . بعبداً فحشه، لیلاً قوله، نهج البلاغه خطبه ۱۹۲، ص ۲۰۵ .

۳۵- ایالك و مستهجن الکلام، فانه یوغرالقلب، غرر ودرر آمدی، شرح آقاجمال

خوانساری ۲/۲۹۸ .

۳۶- ان من العبادۃ لبین الکلام، غرر ودرر، ۲/۴۹۷ .

۳۷- الهدیاتی علی المهجة، غرر ودرر، ۱/۳۳۲ .

۳۸- اجملوا فی الخطاب، تسموعا جمیل الجواب، غرر ودرر، ۲/۲۶۶ .

۳۹- حدّ اللسان أمضی من اللسان، غرر ودرر، ۳/۴۰۳ .

۴۰- عود لسانک لبین الکلام وبلد السلام، بکثر محبوك وبقل ميفضوك، غرر ودرر،

۴/۲۲۹ .

۴۱- رب حرب جنبیت من لفظة، غرر ودرر، ۴/۶۶ .

۴۲- من لانت کلمته وجبت محبته، غرر ودرر، ۵/۱۹۲ .

۱- بدزبانی ارزشت را می‌کاهد و برادری را فاسد می‌کند.^{۴۳}

۱۱- روش دونان زشتی کلام است.^{۴۴}

۱۲- زبان ترازوی انسانیت است.^{۴۵}

در میان مباحثات و مکاتباتی که علماء شیعه و سنّی با یکدیگر داشته‌اند، آنتهائی مفید و ثمربخش بوده است که در آن لحن ملایم اتخاذ گشته و رعایت ادب در بحث را نموده‌اند.

یکی از آنها مکاتباتی است که میان دانشمند بزرگ شیعه «سید عبدالحسین شرف الدین» بارهبر روحانیت مصر و شیخ «الأزهر» شیخ سلیم بشری» واقع شده است. این مکاتبات پنجاه و پنج نامه است که هر یک از طرفین نوشته‌اند: شیخ سلیم سؤال میکند و سید شرف الدین پاسخ می‌دهد - جزاهما لله عن الإسلام خیر الجزاء - این کتاب به نام «المراجعات» دارای یکصد و ده نامه و یک مقدمه است و بارها به لغت عربی، فارسی، انگلیسی و اردو، به چاپ رسیده است. اینجانب با هر دانشمندی از شیعه و سنّی که نسبت به این کتاب صحبت کرده‌ام، از آن تمجید و تقدیر نموده و آنرا خالی از شوائب تعصّب و عواطف و احساسات معرّفی کرده‌اند، حتی حدود بیست و پنج سال پیش، مردی از اهل حلب را در مشهد دیدم که می‌گفت: من سنّی بودم و از برکت خواندن این کتاب مستبصر شدم و به مذهب شیعه گرائیدم و اکنون از آیة الله بروجردی تقلید میکنم.

برای نشان دادن رعایت ادب طرفین، در مباحثات دینی، نخستین

۴۳- سوء المنطق یزری بالقدر ویفسد الاخوة، غرر ودرر ۴/ ۱۴۴.

۴۴- سنة اللثام قبیح اللام، غرر ودرر ۴/ ۳۳۹.

۴۵- اللسان میزان الانسان، غرر ودرر ۱/ ۳۳۹.

نامه‌ئی را که طرفین بحث نوشته‌اند . به اختصار ذکر میکنم ، نامه اول را «شیخ سلیم» در تاریخ ۲۹ ذی‌عده ۱۳۲۹ مینویسد و اینگونه آغاز میکند :

درود و رحمت و برکت خدا بر علامه شریف «سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی» درگذشته حقایق شیعه را درک نکرده‌ام ، زیرا با آنان هم صحبت نشد ه‌بودم ، بسیار مایل بودم که با بزرگان شیعه به صحبت پردازم و باعوام شیعیان نیز صحبت کنم و عقاید آنانرا بدست آورم . اکنون که خدا توفیق عنایت فرمود که به ساحل دریای علم شما دست یابم و تشنگی خودرا بزدایم ، امیدوارم خدای مهربان با آب خوشگوار علم شما مرا سیراب کند . . من قبلا می‌شنیدم که شما شیعیان معتقدید که از برادران سنی خود کناره‌گیری کنید و با وحشت با آنان زندگی میکنید ، من شنیده بودم . . من شنیده بودم . . ولی شمارا مرد خوش صحبتی یافتم که در مباحثه دقیق هستید . میل به نیکی دارید ، در شوخی نمودن لطیف هستید و شرافت خودرا هم حفظ میکنید . . و با این روش اخلاقی ، شما شیعیان ، شایسته همنشینی و آرزوی هر ادیبی هستید . . اگر اجازه فرمایید که در دریای موج علمت غوطه‌ور گردم ، مسائل دقیق و مشکلی که از مدتها پیش در فکرم ریشه دوانیده است حل کنم و اگر هم اجازه نفرمائید به میل و اختیار شماست .

من در این بحث به فکر اظهار لفرزش یا جستجو از بدیها نیستم ، من به فکر سرزنش نمودن یا آزار رساندن نیستم ؛ بلکه خواهان حقیقت که گمشده من است میباشم . اگر حقیقت بدست آمد ، شایسته متابعت است و گرنه به‌شعر زیر عمل میکنم :

نحن بما عندنا و انت بما عندك راض والرائ مختلف

« ما به آنچه عقیده داریم و شما به آنچه عقیده دارید خشنودیم ، با وجود آنکه آراء و افکار ما مختلف است » اگر اجازه فرمائید صحبت را

از امامت خاصه و امامت عامه شروع کنیم و قبلاً از هر لغزشی پوزش
میخواهم .

سید شرف‌الدین در پاسخ چنین می‌نویسد:

درود و رحمت و برکت خدا بر مولای ما شیخ الاسلام .

مرا به نامه‌ی مهرانگیز خود آن قدر مورد لطف قرار دادی که زبان از سپاسگزاری آن عاجز است و نمیتوانم قسمتی از وظائف خود را در تمام عمر انجام دهم ، آرزوهای خود را پیش من یافته‌ئی و توجه به من نموده‌ئی در صورتی که خود قبله‌گاه امیدواران و پناه بیچارگان هستی . من از سوره بر پشت اسب آرزو نشستم و به منظور دیدار شما آمده‌ام و در پناه شما بار سفر به زمین افکندم تا از علم شما استفاده کنم و از فضائل شما فطراتی به دست آورم و به امید آن روزی هستم که با امید زنده و آرزوی برآورده به خواست خدا - از پیش شما بازگردم ، شما در سوالات خود مجاز هستید . امر بفرمائید . نهی کنید . از هر چه مایلید بپرسید ، فضل مخصوص شما است . گفتار شما حق است و حکم شما عدل و السلام علیک .

به راستی اگر در این چهار ده قرنی که بر مسلمین گذشته و ده‌ها چنین چهارده قرن دیگر هم بگذرد و مباحثات شیعه و سنی در چنین محیطی با صفا و به وسیله چنین مردانی با اخلاص ، صورت گیرد . آیا نزاع و درگیری پیدا میشود ؟ آیا حقیقتی پوشیده میماند ؟ و آیا تهمت و افترائی صورت میگیرد ؟ هرگز .

برخورد شایسته و مؤدب دیگری که در نیم قرن پیش ، میان علماء شیعه و سنت پیش آمد و در سطح وسیعی حدود ربع قرن طول کشید ، موضوع « دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه » است . در این انجمن فرهنگی اسلامی ، از دانشمندان بزرگ سنت ، « شیخ عبدالمجید سلیم » ، بزرگ مفتی مصر و « شیخ حسن البناء » مؤسس و رهبر اخوان المسلمین و علامه

شهير، «شيخ محمود شلتوت»، واز علماء شيعه «آية الله بروجردی» بزرگ مرجع تقليد شيعيان ايران و آيت الله «محمد حسين آل كاشف الغطا» از مراجع نجف اشرف و «آية الله سيد شرف الدين» مزبور شركت داشتند، كه از بركت اين اقدام مجلسی در قم و مشهد و قاهره و ساير نقاط تشكيل شد و دانشمندان فريقيں دورهم نشستند، تفرقه‌ها به وصال و وفاق گرآيد و تهمتها از ميان برخاست. شيعيان دانستند كه اهل سنت به اهل بيت پيغمبر (ص) ارادت دارند و اهل سنت دانستند كه شيعيان قرآن ديگري ندارند و على عليه السلام را پيغمبر نميدانند و با روشن شدن موارد خلاف، بسيارى از اختلافات از ميان برخاست، اختلافاتی كه سياستهای بيگانه برای بهره برداری خویش، القا کرده بود و سالی یکی و دو نادان را آلت دست خود ميگرد كه فتنه انگیزی آنها را به عنوان ردّ شيعه يا سنّی بنويسد يا دانشمندان آنها، به عنوان مستشرق بيانند و سنّی را بهتر از شيعه بدانند و مانند «گلدتسيهر» تكيه كلامش را «اسلام شيعه» و «اسلام سنّی» قرار دهد تا دو اسلام درست كند، در صورتی كه خود او نه به شيعه عقیده داشت و نه به سنّی.

با نزيك شدن دانشمندان به يكديگر، بسيارى از مشكلات حل شد و اختلافات از ميان رفت، شيخ «الازهر» فتواي خود را مبني بر اينكه مذهب شيعه مانند ساير مذاهب اسلامي قابل اتّباع است صادر كرد و كرسي تدريس مذهب تشيع در دانشگاه «الازهر» پيشهاد شد، بعد از دو سال از تاسيس «تقريب» مجله علمي و ديني «رسالة الاسلام» تاسيس گرديد و نويسندگان بزرگ شيعه و سنّی در آن به نشر افكار علمي و اصلاحي خود پرداختند. اين مجله گنجينه‌ئي بود از مقالات علمي، ادبي، اخلاقي، تاريخي، فقهي، فلسفي و اصلاحي و از همه مهمتر سلسله مقالاتي بود كه به عنوان تفسير قرآن كريم، به قلم مفسر بزرگ «شيخ محمود شلتوت» نوشته مي شد،

و آن در حقیقت تفسیری بود دور از تعصب فرقه‌ای. در این مجله نیروی ایمان و اخلاص علماء اسلام به خوبی مشاهده میشود و بسی قابل استفاده است.

۱۱- در مجالسی که به عنوان وحدت تشکیل میگردد، یا در مقالاتی که به این عنوان نوشته میشود، نباید مسائل اختلافی، زیاد باز شود و تشریح گردد، هر چند گوینده و نویسنده قصدش این باشد که در آخر بحث، اتفاق و اتحاد را نتیجه گیرد و اختلافات را مردود شمارد، لیکن تشریح و توضیح اختلاف، اثر سوء خود را در دل خوانندگان و شنوندگان میگذارد و مقصود سیاستهای بیگانه تحقق می‌یابد. شاید برخی از خوانندگان و شنوندگان، تابع احساسات و عواطف باشند و اثری که توضیح اختلافات در روح آنان باقی میگذارد، با نتیجه‌گیری آخر بحث، زایل نگردد، مانند فیلمهایی که در مدت یکساعت راه‌های خیانت و جنایت را موبه‌مو با تمام فوت و فن‌های دقیق و ظریفش به صحنه می‌آورد و ارائه میدهد، سپس در آخر به مدت کوتاهی، زندانی شدن و گرفتار آمدن جانی را نشان میدهد، تجربه نشان داده است، خطوطی که از صحنه اول بردل باقی میماند، چنان عمیق و پررنگ است که پاک‌کن ضعیف و کم‌رنگ صحنه دوم تأثیر چندانی روی آن ندارد، این نکته در مقالات عالمانه «رساله الاسلام» رعایت شده و دلیل ما از نهج البلاغه در این مورد همان ادله شماره ۹ این مقاله است.

در خاتمه مقال میخواهم به دو امر اشاره کنم که به عقیده نگارنده در بیشتر موارد، اتهام است نه حقیقت: اتهامی است به شیعیان و اتهامی دیگر به اهل سنت. خوشبختانه در این مورد هم شواهد بسیاری از نهج البلاغه داریم که در اینجا به برخی از آنها اشاره میشود.

۱- شیعیان را متهم میکنند که ایشان با وجود اینکه علی بن ابیطالب

عليه السلام را امام و پیشوای مفترض الطاعة خود میدانند و با وجود اینکه اختلاف آنها با اهل سنت نتیجه و مولود طرز برخورد آنحضرت با خلفاء ثلاثه پیش از خود میباشد، اینان در مقام قضاوت نسبت به مقام و شخصیت آن سه تن، مانند خود آن حضرت نیستند، یعنی در این قضاوت زیاده روی میکنند و از خود حضرت علی علیه السلام داغتر و تندتر و عصبانی تر جلوه میکنند و خلاصه حاضر نیستند بگویند قضاوت ما درباره آنان همان قضاوت امام و پیشوای ماست. علی علیه السلام مدت ۲۳ سال در حیات پیغمبر (ص) و ۲۵ سال بعد از وفات آنحضرت، با ایشان رفت و آمد و برخورد نزدیک داشت، رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت، زیرا دو تن پدر زن پیغمبر (ص) و دو تن داماد آنحضرت بودند، در همه جنگها و شوراها و مسائل اسلامی و رفت و آمدهای خانوادگی پیغمبر اکرم (ص) نام این چهار تن دیده میشود، ابوبکر حضرت زهرا را برای علی علیه السلام خواستگاری میکند و سپس مأمور خرید جهیزه میشود، عمر در زمان خلافتش بارها با علی بن ابیطالب مشورت میکند و یا بدون درخواست او - علی علیه السلام نظر خود را بیان میکند و عمر تصدیق مینماید، سه مورد از این مشورتها و اظهار نظرها در نهج البلاغه به تفصیل آمده است^{۴۶}. حتی در تاریخ بیش از چهل بار نقل شده است که عمر بعد از شنیدن رای آنحضرت گفت: لولاك لافتضحنا^{۴۷}، لولا علی لهلك عمر، ما بقیت لمعضلة لیس فیها

۴۶- مورد اول خطبه ۱۳۴ «وقد توكل الله لاهل هذا الدين بما عازا الحوزة وستر العورة...» .

مورد دوم، خطبه ۱۴۶ «ان هذا الامر لم يكن نصره ولا خذلانه بكثرة ولا قلّة...» .

مورد سوم، حکمت ۲۷۰ «ذكر عند عمر بن الخطاب في ايامه حلى الكعبة وكثرته...» .

۴۷- حکمت ۲۷۰ .

ابوالحسن . و مانند این کلمات .

نسبت به عثمان که علی بن ابیطالب دلسوزی و خیرخواهی بیشتری میکند: چون مردم بر او می‌شورند، عثمان پیغام می‌دهد که آنحضرت از مدینه خارج شود، زیرا گمان میکند چون مردم علی را می‌خواهند با او مخالفت میکنند . علی علیه السلام می‌پذیرد و از مدینه خارج میشود، حتی این عمل چندبار تکرار میشود، یک بار نزد عثمان می‌رود و به او چنین می‌گوید: مردم پشت سر من اجتماع کرده‌اند و مرا میان تو و خود به‌سفیری فرستاده‌اند ، به خدا نمی‌دانم بتو چه بگویم؟! من چیزی نمی‌دانم که تو از آن بی‌خبر باشی و ترا به راهی راهنمایی‌کنم که آن را نشناسی، آنچه ما میدانیم تو میدانی، ما مطلبی را پیش از تو یاد نگرفته‌ایم که ترا از آن آگاه سازیم و در موردی خلوت نکرده‌ایم تا آن را بتو رسانیم . آنچه را ما دیدیم و شنیدیم ، تو هم دیدی و شنیدی و در مصاحبت رسول خدا بودی چنانکه ما بودیم ، ابوبکر و عمر به‌عمل کردن به حق از تو سزاوارتر نبودند، تو از جهت خویشاوندی با رسول خدا از آن دو نزدیک‌تری، تو به‌مقام دامادی آن حضرت رسیدی و آنها نرسیدند، ترا به‌خدا درباره خویش بیندیش . تو ناپسند نیستی تا بینایت سازیم و ناسدان نیستی تا دانایت کنیم . . از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: روز قیامت امام ستمگر را بیاورند بدون یاور و عذر خواه ، سپس در آتش دوزخش افکنند تا مانند سنگ آسیا در دوزخ بچرخد ... مباد که امام مقتول این امت باشی که باقتل او کشتار و خونریزی تا روز قیامت باز میشود ، امر اسلام بر امت مشتبه میشود و فتنه‌ها برمی‌خیزد، حق را از باطل تشخیص نمیدهند و در موج آشفتگی غرق میشوند (تا آنجا که کلمه پیراهن عثمان شعار و مظهر هر آشوب و فساد می‌شود) مبادا که هنگام پیری و سپری شدن عمر ، آلت دست

مروان باشی که ترا به راهی که میخواهد بکشد^{۴۸}.

درست است که ما بعد از گذشت ۱۴ قرن ودخالت تعصبات بیجا و حب و بغضهای ناروای تاریخ نویسان و روایت سازان، نمی توانیم چهره واقعی خلفاء راشدین و روابط آنها را درک کنیم؛ زیرا این عوامل حقایق را دستکاری و تحریف می کند، ولی خوشبختانه در قرآن و نهج البلاغه و احادیث و تواریخ مورد اتفاق فریقین، مواضع روشن بسیاری یافت می شود که با خالی کردن ذهن از القائات محیط، می توان حقیقت را پیدا کرد، البته اشکال بزرگ در همان تخلیه و تصفیه ذهن است، مثلاً همراه بودن ابوبکر با پیغمبر اکرم صلوات الله علیه از مسلمیات نزد شیعه و اهل سنت است که قرآن مجید و اخبار و تاریخ مورد قبول طرفین هم آنرا تصدیق میکند، لیکن همین امر مسلم و مقطوع حتی نزد علماء بزرگ به دونحو متناقض توجیه میشود: دانشمندان سنت آنرا دلیل فضیلت و امتیاز ابوبکر دانسته اند و دانشمندان شیعه برعکس، در صورتی که حقیقت یک چیز است و تنها تعصب و تقلید و اخبار جعلی انباشته شده در ذهن است که پرده روی حقیقت می افکند و حتی دانشمندان را دچار حیرت میکند.

۲- و اما اتهامی که به اهل سنت مربوط میشود اینست که: جریان درگیری و نزاع میان شیعه و سنّی و بلکه سران و پیشوایان آنها حدود چهارده قرن است که ادامه دارد. در این جریان یک گروه همواره دارای قدرت و سلطه و حکومت بوده اند و به فکر ریاست و خودمحموری و برتری- جوئی. اینان همواره برای رسیدن به مقاصد خویش از زورگوئی و تزویر استفاده کرده، زندان میکردند و شکنجه میدادند و تبعید میکردند و میکشتند و تظاهر به اسلام را هم وسیله رسیدن به این مقاصد کرده بودند

و با این عمل، اسلام را از محتوای اصلی خود خالی میکردند. در برابر این دسته، گروهی دیگر از مسلمین بودند که همواره به فکر حفظ اسلام و کلمه توحید و وحدت کلمه بودند، اینان برای بقاء اسلام و وحدت مسلمین سکوت میکردند، از حق مشروع خود میگذشتند، زندان و شکنجه و شهادت را تحمل میکردند؛ تا اسلام عزیز، زنده و سرفراز باشد، جانبازی و ایثار و فداکاری آنها تا سرحد وقایع عاشورا در تاریخ به چشم میخورد، بعد از عاشورا فرزندان امام حسین (ع) را می‌بینیم، مانند زین العابدین و امام باقر و صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام تمام عمر خود را صرف دعوت به اسلام و تبلیغ اسلام و نشر و توسعه آن میکردند، گاهی به صورت دعا و مناجات با خدا، گاهی بصورت تفسیر قرآن و گاهی به صورت بیان احادیث پیغمبر اکرم (ص) و گاهی به صورت مناظره و احتجاج، که بسیاری از آنها اکنون به صورت صحیفه سجادیه و سایر کتب ادعیه و کتب مناظره و احتجاج و کتب احادیث موجود است. امام سجاد در خانه‌ای محقر، روی گلیمی ساده در گوشهٔ مدینه نشسته بود. امام باقر و صادق هم به همان منوال، کشاورزی میکردند و با کدیمین و عرق جبین لقمه نانی بدست می‌آوردند و بقیهٔ اوقات خود را به نشر معارف اسلام و تربیت شاگردانی بر اصول مکتب واقعی اسلام مصروف می‌داشتند. شهید اول و ثانی و ثالث و رابع را می‌بینیم که به جرم دفاع از اسلام، به جرم نشر معارف علوی و جعفری، زندان می‌روند، بدنشان با تازیانه خاردار قطعه قطعه می‌شود، سرشان را از بدن جدا می‌کنند و بدنشان را می‌سوزانند و خاکسترشان به باد می‌دهند. ابن سکت را می‌بینیم که به جرم دوستی نوادگان پیغمبر (ص) زبانش را از پشت سر بیرون می‌آورند و زیر لگد شهیدش می‌کنند، در صورتی که هر يك از اینان از دانشمندان بی‌نظیر عصر خویش بوده‌اند، بلکه کتاب لمعه و شرح لمعه شهیدین ۷۰۰ سال است که نظیرش

نیامده است و خلاصه از نظر این گروه، چه سران و چه پیروان، عزیزتر از جان و مال و شخصیت و خانواده و تمام شوون زندگی، اسلام بود و معارف اسلام، قرآن بود و آیات قرآن، پیغمبر بود و فرزندان و نوادگان پیغمبر، آنهایی که متعهد بودند و راه جَد بزرگوار خود می‌پیمودند. و گروه دیگر عزیزتر از همه چیز در نظرشان مقام بود و شخصیت، تن پروری بود و استراحت و حمایت از فرزندان، اگر چه مانند یزید و ولید باشند.

اکنون اتهامی که به اهل سنت زده میشود، اینست که: اینان همواره از این گروه یعنی صاحبان قدرت و سلطه و حکومت حمایت کرده و میکنند و گروه دیگر را بکلی از نظر دور میدارند و هیچگونه اعتناء و توجهی بآنان ندارند، هر چند نوادگان پیغمبرشان باشند. تهمت زندگان میگویند اهل سنت، از صحابه و تابعین و تابعین به احترام نام میبرند. حدیث و روایت و تاریخ نقل میکنند و به قول آنها استناد مینمایند، ولی به اقوال علی و فاطمه و فرزندانشان اعتنائی ندارند، در کتابخانه‌های ایشان تفاسیر و کتب رجال و حدیث شیعه چون قال الباقر و قال الصادق دارد، وجود ندارد. معاویه را میستایند، تنها برای اینکه غلبه کرد، دربار و تشریفات داشت، گنجینه و جواهر داشت، و از علی نام نمیبرند برای اینکه، لباس کهنه داشت، خانه محقر داشت، بیت‌المال را میان خود و فرزندان و تمام مسلمین بالسویه تقسیم میکرد. دشمن مستکبرین بود و یاور مستضعفین، برای ربودن خلخال زنی بی‌سرپرست، پرخاش می‌کند و به استاندارش که لقمه چربی خورده است، نامه عتاب‌آمیز می‌نویسد، به برادرش «عقیل» که سهم بیشتری از بیت‌المال می‌خواهد، آهن تفتیده نشان می‌دهد و آتش دوزخ را به یاد می‌آورد.

البته این از عادات و خصال نکوهیده انسان است که چون خود را ضعیف و زبون می‌بیند و میخواهد در این جهان پهناور تنها نباشد، و در برابر

حوادث و مشکلات پناه و ملجای داشته باشد، راه عاقلانه را در پناه بردن و تحت حمایت قرار گرفتن می‌بیند، و پیداست که پناهندگی به قدرتمند بهتر از پناهندگی به ضعیف و مستضعف است. بلکه از ضعیف و مستضعف باید دوری و بدگوئی کند، لیکن این گرایش و گریز تا زمانی است که انسان خام و بی تجربه باشد، تربیت نیافته و غیر مهذب باشد، شجاعت و شهامت خدا-دادی خود را فراموش کرده باشد، کرامت ذات و شرافت نفس و مناعت طبع خود را باور نکرده باشد، ولی زمانی که به این پایه رسید، زیر پرچم حق و عدالت می‌رود و پیرو حقیقت و انصاف می‌شود، در هر مرکزی که پیداشود، چه ضعیف و مستضعف باشد یا قدرتمند و صاحب حکومت.

(از کسانی که پنجاه سال دیگر این مقاله را می‌خوانند تقاضا می‌کنم تاریخ سیاسی، اجتماعی این عصر را مطالعه کنند تا ببینند: چگونه در این زمان دو ابر قدرت امریکا و شوروی وجود داشت و بیش از صد و پنجاه کشور دیگر برای بقاء خویش، خود را بنحوی وابسته و بلکه مزدور یکی از این دو ابر قدرت کرده بودند و اقتصاد و سیاست و فرهنگ خود را شبیه یکی از آن دو می‌کردند و حتی به زبان او و با زبان او سخن می‌گفتند و مانند او فکر می‌کردند و تنها جمهوری اسلامی ایران بود که می‌گفت «نه شرقی، نه غربی» و روی سخن خود ایستاده بود).

چنانکه گفتیم این نسبت اگر بطور کلی باشد، اتهامی بیش نیست، زیرا در میان اهل سنت کسانی را می‌بینیم که نه تنها به علی بن ابیطالب (ع) توجه دارند، بلکه او را اعلم و افضل صحابه می‌دانند و بیشتر آنها یزید را ظالم و امام حسین و یارانش را فداکار و مظلوم می‌شمارند، از بنی امیه و بنی عباس ستمگر و از حجاجیان خونخوار تبسری می‌جویند، قاتلین شهداء اربعه شیعه را نمی‌ستایند و همه آن جانیان را سنی نما می‌خوانند نه سنی، فتوای امام صادق را در کنار فتوای ابوحنیفه و مالک می‌گذارند و

لااقل در کشور مصر می‌خواهند کرسی فقه جعفری داشته باشند و حتی برخی از کتب شیعه هم در آنجا چاپ و منتشر می‌شود، همچنین اتهام نسبت به شیعه هم در این زمان حقیقت ندارد، زیرا دانشمندان شیعه کتاب شریف نهج البلاغه را با تمام محتوایش و با تمام روابط نزدیکی که میان علی (ع) و خلفاء ثلاثه دربر دارد از معتبرترین کتب شیعه می‌شمارند و احوالقرآش می‌دانند، بنابراین هر روایت و حدیثی که در کتب دیگر یافت شود، اگر مخالف با نهج البلاغه باشد، نهج البلاغه را مقدم می‌دارند، و آن را شرح و تدریس کرده و می‌کنند.

این‌گونه رجال در میان گروه شیعه و سنی، مردمی هستند مسلمان و متعهد، حُر و آزاده، روشن‌بین و دوراندیش، باخلاق و بی‌ریا، شجاع و باصفا، که با کمال شهامت بندها و زنجیرهایی را که پدر و مادر و معلم و اجتماع بر فکر و اندیشه آنها گذاشته‌است پاره کرده، در فضای آزاد، فکر می‌کنند و خود را از اسارت تقلید می‌رهانند.

این‌گونه مردم را، نان خوردن و زندگی کردن، ناخودآگاه به جانبی متمایل نمی‌کنند. این گروه چه در میان شیعیان باشند و چه در میان سنیان، هنگامی که در اختلافات میان مذاهب فکر می‌کنند، این معنی را در نظر دارند که اگر آنها هم در میان مذاهب دیگر رشد می‌کردند، ابتدا مانند آنها فکر می‌کردند. و اختلافات مذاهب را با توجه به این نکته بررسی می‌کنند و در نتیجه فکر و اندیشه خود را از محیط اجتماعی خویش بیرون کشیده، در فضائی آزاد و بی‌آلایش می‌برند.

این مردم شریف و شجاع و آزاده، به روشنی می‌بینند که دین خدا واحد است و بی‌رنگ و مصفاً و تمام این‌رنگها و اختلافات و دوئیتها را یا تعصب و خودمحوری ساخته‌است یا نان خوردن و زندگی کردن ناشرافتمندانه و یا

استعمار و استثمار مزور، اینها باخود می‌گویند: آخر ۱۴ قرن نزاع و درگیری و برادرکشی بس نیست؟! از مطرح کردن این اختلافات چه سودی بردیم، جز اینکه آب به آسیاب دشمن ریختیم و خود را ضعیف و خوار و زبون ساختیم، آخر تاکی؟! تاچند؟! چرا باید خواب انسان، از خواب فیل و خرگوش هم سنگین تر باشد؟

خلاصه اگر این اتهامات و حساسیت‌نشان دادن در برابر اختلافات، در میان پدران و اجداد این ملت بوده است، اکنون دیگر همه مسلمین بیدار و هوشیار شده‌اند، نه این اتهامات را می‌پذیرند و نه نسبت می‌دهند. اکنون همگی فهمیده‌اند که اگر بخواهند بر دشمن مشترک خود پیروز شوند، جز با وحدت و اتفاق واقعی ممکن نیست و بخوبی دریافته‌اند که اگر فقط یکدیگر را برادر بخوانند و باز بوی اتهامات و اختلافات در اعماق دل استشمام شود، اتحاد واقعی تحقق نخواهد یافت و پیروزی بر دشمن مشکل و بلکه ناممکن می‌شود. مثلاً یکی از طرفندهای دشمن مکار اینست که در کشوری که شیعه و سنی وجود دارد، ابتدا فقط به یکدسته از آنها امتیازی، در زندگی اجتماعی می‌دهد و در کناری به نظاره می‌نشیند. اگر اتحاد واقعی در میان نباشد، دسته امتیازگیرنده نمی‌گویند چرا این امتیاز را به برادران ما نمی‌دهید، سپس دسته دیگر یا خودشان برمی‌خیزند و با دشمن آنها را تحریک می‌کند و درگیری شروع می‌شود. خلاصه نتیجه سخن ما در این مقال اینست که طبق دستور مؤکد و مکرر امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، مسلمین نباید از اختلافات سران خود، در چهارده قرن پیش سخن به میان آورند، تا چه رسد به اختلافاتی که بعداً در میان آنها پیدا شده است.

علی علیه السلام می‌فرماید: «سران شما مرده‌اند و نزد خدای عادل محاکمه می‌شوند» یعنی شما بهشت و دوزخ برای آنها معین نکنید. شما

مسائل روز خود را مطرح کنید، پرداختن به آن مسائل برای شما سودی ندارد، مگر برای معدودی از محققان علم رجال و تاریخ. برای نتیجه گرفتن اخذ احادیث پیغمبر (ص) از واسطه موثق که در این عصر منحصر به فقیهان و مفتیان و مراجع تقلید است، یا برای باقی ماندن حقایق تاریخی، که آن هم منحصر به معدودی از محققان و تاریخ نویسان است، در سطح بسیار عالی و مترقی‌ش، یعنی کسانی که همت خود را از یک قرن و دو قرن بالاتر برده، تا چهارده قرن برسانند. غیر از این دودسته، مسلمین دیگر باید در برابر عقاید مخصوص به مخالفین خود بی تفاوت باشند، حساسیت نشان ندهند و هر مسلمانی باور کند که دیگران هم، انسانهایی مانند او هستند و مانند او فکر و اندیشه دارند و مانند او در گزینش و انتخاب مذهب آزاد میباشند و همانگونه که او مذهب خود را با ادله قطعی و مسلم، و براهینی غیر قابل خدشه و انکار، صحیح، حق و صواب می داند، دیگران هم مذهب خود را با همان گونه از ادله و براهین، حق و صواب می دانند، چنانکه دانشمندان طراز اول طرفین این گونه ادعا می کنند و بعد از بحث و مناظرات طولانی غالباً می گویند: «انا اویا کلمعلی هدی اوفی ضلال مبین» مانند مباحثه سید شرف الدین و شیخ سلیم مصری، مگر اختلاف در امر خلافت و امامت چه فرقی با اختلاف در مسائل علمی دیگر دارد!!؟

هَدَانَا اللهُ وَجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْمَرَاتِبِ الْمُسْتَقِيمِ .